

مجلس چهارم

تحلیل هدایت‌های الهی، و ذکر برخی از فضائل

حضرت خدیجه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا

و نبينا

و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا المصطفى محمد

و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

و لعنة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا
سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ
لَّكَ مِنَ الْأُولَى * وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى *
أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى *
وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا
السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾.^۱

ویژگی های روحی پیامبر اکرم در طفولیت و جوانی

اوصاف و کمالات پیغمبر اکرم در سنین

طفولیت، بر کسی مخفی و پوشیده نبود، به نحوی

خصوصیات و صفات برجسته آن حضرت آشکارا

برای افراد، ظاهر و مبرز بود و تمام افراد، آن حضرت

را به عنوان یک فرد غیر عادی از نظر خصوصیات

۱. سوره ضحی (۹۳). ترجمه سوره در ابتدای مجلس اول گذشت. (محقق)

کمالی، به همدیگر معرفی می کردند و مشارک بالبنان

بودند.

و همان طوری که عرض شد، قضیه پیغمبر اکرم از سنن طفولیت یک مسئله غیر عادی و خارق عادت بود.

گرچه در تواریخ آمده است که: در آن زمانی که تمام افراد در بت پرستی و شرک و جهالت بسر می بردند، بعضی از همان افراد در همان آزمون پیدا می شدند که رسوم و عادت جاهلی قوم خود را ترک نموده و از این گونه امور پرهیز می کردند. مثلاً در بین اعراب جاهلی، شرب خمر یک امر رایج و دارجی بود، ولی بعضی در همان زمان، این مسئله را به خاطر قبح آن ترک می کردند.^۱ و یا بت پرستی یک امر رایجی بود، ولی افرادی پیدا می شدند که بر سنت حضرت ابراهیم بودند؛ و در بعضی از تواریخ عدد آنها را در حدود ده تا پانزده نفر نیز ذکر می کنند.^۲ و

^۱. الملل و النحل، ج ۲، ص ۵۹۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۳۳.

^۲. دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۴. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۱۳: «با آنکه مقارن ظهور اسلام - چنان که گفته شد - کیش غالب عرب بت پرستی بود، مع ذلک در گوشه و کنار جزیره عربستان علاوه بر اقلیت های مذهبی که بدان ها اشاره رفت، حنفائی بوده اند که بر خلاف توده مردم مشرک و بت پرست، از شرک و بت پرستی بر کنار، و به خدای یگانه و احیاناً به ثواب و عقاب و قیامت معتقد بودند. و اینک برخی از آنها را نام می بریم:

یا اینکه طبق سنت جاهلی، ذبایح خود را برای بت‌ها سر می‌بریدند و برای آنها قربانی می‌کردند، ولی بعضی‌ها این مسئله را تقبیح می‌کردند و از آن ذبایح استفاده نمی‌کردند.^۱

عَلَّتْ عَصْمَتُ رَسُولِ خُدا از بدو تولد

ولی امتیازی که پیغمبر اکرم بر سایر افراد داشتند از این نظر بود که یک خطا ولو مختصر از همچون شخصی که نظائر آن در میان چنین افرادی رایج است، نیز از

(۱) ورقة بن نوفل بن أسد بن عبدالعزی بن قصی؛ (۲) عبیدالله بن جحش؛ (۳) عثمان بن حویرث بن أسد بن عبدالعزی بن قصی؛ (۴) زید بن عمرو بن نفیل؛ (۵) نابغة جعدی؛ (۶) أمیة بن أبی الصلت ثقفی؛ (۷) قس بن ساعدة ایادی؛ (۸) أبوقیس، صرمة بن أبی أنس؛ (۹) خالد بن سنان؛ (۱۰) تبان أسعد؛ (۱۱) زهیر بن أبی سلمی؛ (۱۲) نصر بن کنانة؛ (۱۳) مالک بن نصر؛ (۱۴) فهر بن مالک.

^۱. دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۴.

ایشان دیده نشد. و خداوند متعال به همین هدایت اختصاصی - که قبلاً عرض شد^۱ - وجود آن حضرت را از دوران کودکی از هرگونه رجس و پلیدی محفوظ و مصون نگاه داشت؛ به طوری که برای مسئله رسالت و نبوت آن حضرت، جای هیچ گونه شک و شبهه و خطوری وجود نداشته باشد و منقستی بر آن حضرت نگیرند و نقصانی بر آن حضرت پدید نیاید. فعلى هذا چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

خداوند متعال، پیغمبر را به واسطه هدایت اختصاصی، از سنین طفولیت و از هنگامی که از شیر مادر گرفته شد تا زمانی که به پیغمبری و رسالت مبعوث شدند، از هر گزندی محفوظ و مصون نگه داشت.^۲

این مسئله در میان آن افراد مسئله خیلی روشن و آشکاری بود.

مواردی از هدایت‌های اختصاصی رسول خدا

در این باره موارد عدیده‌ای ذکر کرده‌اند؛ طبق

۱. رجوع شود به ص ۵۷ و ۸۸.

۲. نهج البلاغة (عبد)، ج ۲، ص ۱۵۶.

آنچه که شیعه و سنی روایت کرده است، یکی از آن موارد این است که:

در اعراب جاهلیت مرسوم بود که در هر سال، در یک روز بتی را به خارج از مکه می بردند و مراسمی برپا می کردند و تمام افراد در آن مراسم شرکت می کردند. وقتی خواستند پیغمبر اکرم را به آنجا ببرند، حضرت بین ده تا دوازده سال سن داشتند و حضرت استنکاف می کنند، و وقتی با اصرار آنها مواجه می شوند، می فرمایند:

«در این دوران هر وقتی که من می خواستم به یکی از بت‌هایی که در مسجدالحرام بودند دست بزنم، ناگاه می دیدم مرد سفید جامه و سفید رویی با قامتی بلند در جلوی من ظاهر می شود و مرا صدا می زند که: "ای محمد، به عقب برگرد و توجّهی نکن و به آن دست نزن و برگرد و توجّهی نکن و دست نزن!"»^۱

این یکی از هدایت‌های اختصاصی پیغمبر اکرم

بود.

^۱. عیون الأثر، ج ۱، ص ۵۷.

یکی دیگر از آن موارد - چنان که قبلاً گذشت^۱ - هنگامی است که آن حضرت با اطفال مگه مشغول بازی بودند. آنها در سنین طفولیت دامن‌های خود را پر از سنگ می‌کردند و از جایی به جای دیگر منتقل می‌کردند و برای اینکه بتوانند به راحتی این محموله را حمل کنند، دامن‌ها را به گردن خود می‌بستند و معمولاً زیر آن لباسِ بلند و عربی، ساتری نداشتند، بنابراین مکشوف‌العوره می‌شدند. خب بچه بودند و در سنین چهار یا پنج یا شش سالگی!

پیغمبر سنگ‌ها را در دامن خودش می‌گیرد و می‌خواهد به آنجا حمل کند، همین که می‌خواهد دامن خود را بالا بزند، ناگهان جبرئیل می‌آید و روی دست پیغمبر می‌زند و دست حضرت را پایین می‌اندازد، و هاتفی به گوش پیغمبر ندا می‌دهد:

«لباست را بینداز و اِزارت^۲ را محکم ببند!»^۳

یا اینکه می‌بینیم: در وقتی که حضرت ابوطالب مشغول مرمت بیت‌الله است و برای آن حضرت از

۱. رجوع شود به ص ۵۸.

۲. لغت‌نامهٔ دهخدا: «اِزار: لُنگ، قطیفه، جامه نادوخته که بدان نیم زیرین تن بپوشند.»

۳. دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۶۳.

اطراف سنگ می آورند و آن حضرت مشغول مرمت می شود، یکی از افرادی که سنگ می آورد خود پیغمبر اکرم می باشند، که در سنین بین دوازده تا چهارده سالگی هستند و حضرت دیگر بزرگ شده بودند، وقتی که سنگ ها را می آورند، سنگ سنگینی بود که پیغمبر می خواستند آن را بردارند و لازمه برداشتن این سنگ این بود که چون ساتری نداشتند، طبعاً مکشوف العوره می شدند؛ در این موقع همان شخص سفید جامه در مقابل آن حضرت قرار می گیرد و می گوید: «سنگ را بینداز و إزار خود را محکم ببند!»^۱

اینها هدایت های اختصاصی مربوط به دوران

طفولیت پیغمبر است که از کسی

۱. دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۵۴؛ الدرر، ص ۳۲.

دیده نشده است و افراد این را می دانستند.

در کتب شیعه این قضیه نوشته شده است که:

هنگامی که پیغمبر گوسفندان اهل مکه را برای چرا می بردند، یک روز هنگامی که شب شده بود، حضرت به یکی از جوانانی که با آن حضرت در چرانیدن گوسفندان مصاحبت می کرد، می فرمایند: «از این گوسفندان من محافظت کن، من به مکه می روم تا با افرادی که در مکه هستند، با همین جوانانها و بچه ها، یکی دو ساعتی صحبت کنم و برگردم!»

حضرت در کوه های مکه بودند. گوسفندان را به آن شخص می سپارند و خودشان به سمت مکه حرکت می کنند. یکی دو ساعت با این بچه ها و افرادی که در کوچه و خیابان می نشینند، مشغول صحبت و مسامره^۱ می شوند. وقتی که نزدیک مکه می رسند، می بینند که از خانه ای صدای دف و نی و آواز و موسیقی بلند است. حضرت به طرف آن صدا حرکت می کند، وقتی که می رسند می بینند: بله، آنجا مجلس عروسی است و افراد آن منزل به طرب مشغول اند! حضرت در آنجا می نشیند که به آن طرب و موسیقی توجه داشته باشند که یک مرتبه آن حضرت را خواب فرا

^۱. لغت نامه دهخدا: «مسامره: شب نشینی، قصه گویی در شب.»

می‌گیرد! با طلوع شمس و شدت حرارت آفتاب بر بدن آن حضرت، از خواب بلند می‌شوند و می‌بینند که روز شده است. حرکت می‌کنند و به سمت آن کوه می‌آیند. آن شخصی که گوسفندان آن حضرت را نگه داشته بود - و او هم طفلی بود مثل خود حضرت - تعجب می‌کند و می‌گوید: «تا به حال کجا بودی؟» حضرت نیز جریان را شرح می‌دهند.

همین قضیه فردا شب برای بار دوم اتفاق می‌افتد. دوباره آن حضرت را خواب فرامی‌گیرد به طوری که حضرت وقتی به آنجا می‌رسند، یک مرتبه می‌افتند و با طلوع شمس، از خواب برمی‌خیزند.^۱

این قضیه همان قضیه‌ای است که خود آن حضرت در هنگامی که به رسالت مبعوث شدند، گاه‌گاهی یادآوری می‌کردند و می‌فرمودند:

در تمام مدت طفولیت خود به یاد ندارم که به یک امر لهُو و لعب مشغول شده باشم الا در این مورد، که خداوند من را از ورود در ابتلاء و گناه، محفوظ و مصون نگاه داشت.^۲

^۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۶۲، به نقل از تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۷۹.

^۲. همان.

امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرماید:

روزی از پیغمبر اکرم سؤال کردم: آیا تا به حال شراب نوشیده‌اید؟ حضرت فرمودند: «نه!»
گفتم: آیا تا به حال بتی را استلام کرده‌اید؟
حضرت فرمودند: «نه!» سپس حضرت فرمودند: «در تمام ایّامی که هنوز مبعوث به رسالت نشده بودم، از هنگام طفولیت تا هنگام بعثت و رسالت، کارهایی را که مشرکین و مردم جاهلی انجام می دادند، تمام آن کارهای خلاف و رسوم جاهلی را زشت و قبیح می پنداشتم، درحالی که هنوز خبری از کتاب نبود و علم به کتاب نداشتم و هنوز به ایمان نرسیده بودم.»^۱

یعنی: هنوز به ایمان به همین شریعت جدید و رسالت جدید، نرسیده بودم. یعنی آن نور باطن که در وجود مبارک پیغمبر اکرم نهاده شده بود، آن حضرت را به همان راه راست و صراط مستقیم راهنمایی می کرد بدون اینکه خود حضرت مفصلاً و مبسوطاً و مشروحاً به این نکته و به این مسئله رسیده

۱. ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۶۶:

«و قال النّبی صلی الله علیه و آله و سلّم: "لَمَّا نَشَأْتُ بُغِضْتُ إِلَى الْأَوْثَانِ، وَ بُغِضَ إِلَيَّ الشُّعْرُ، وَ لَمْ أَهَمْ بِشَيْءٍ مِّمَّا كَانَتْ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ تَفْعَلُهُ."»

باشند.

رابطه علم مطلق پیامبر از هنگام تولد و هدایت اختصاصی پروردگار

جمله‌ای در اینجا بگویم و بگذرم: علوم انبیا و مخصوصاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با شواهد و قرائنی که ما در دست داریم و همان‌طوری که روایات برای ما بیان می‌کند که آنها از هنگام تولد، واجد جمیع علوم اولین و آخرین هستند؛

بر چه اساسی است؟

مثلاً امیرالمؤمنین علیه السّلام در هنگام تولّد در قنّاقه، سورۀ مبارکۀ مؤمنون را تلاوت کردند،^۱ درحالی که هنوز قرآن بر پیغمبر نازل نشده بود؛^۲ چون امیرالمؤمنین حدود ده سال قبل از بعثت پیغمبر متولّد شدند،^۳ و حضرت اوّلین کسی بودند که بعثت پیغمبر اکرم را قبول کردند. البتّه نظریۀ هفت سال اقوی است؛^۴ زیرا هنگام دعوت عمومی عشیره، که سه سال پس از بعثت رخ داد، حضرت امیرالمؤمنین ده ساله بودند. این مسئله تلاوت قرآن در قنّاقه و قبل از نزول قرآن، با این مطالبی که نقل می شود چطور وفق داده می شود؟

هدایت اختصاصی پروردگار برای جمیع افراد براساس میزان صفا و پاکی نفس و اتصال به خداوند

قبل از اینکه به توضیح این مطلب پردازم، تذکّر این نکته ضروری است که: پیغمبر اکرم چگونه قبل

۱. الأملی، شیخ طوسی، ص ۷۰۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون «إرهاص» در مورد معصومین علیهم السّلام رجوع شود به مهر تابان، ص ۳۲۹.

۳. إثبات الوصیّة، ص ۱۳۳؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۵.

۴. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۹۵، با قدری اختلاف.

از اینکه مبعوث به رسالت بشوند، آن آداب و رسوم و اخلاق زشت جاهلی را ترک می‌کردند، و در بسیاری از مواقع ملکی از ملائکه مقرب پروردگار برای آن حضرت متمثل می‌شد و آن حضرت را وادار به انجام کاری یا نهی از عملی می‌نمود؛ ولی در بسیاری از موارد، ذهن صاف و زلال و پاک خود آن حضرت، قبح یا حسن یک عملی را تشخیص می‌داد و به او عمل می‌کرد یا از آن دوری می‌گزید. این مسئله بر چه اساسی است؟

به‌طورکلی هدایت پروردگار در هر حالی اختصاص به جمعی دون جمعی ندارد. بیشتر از دو راه در عالم تکوین و در عالم تشریح قرار داده نشده است: یکی راه ضلالت و دیگری راه نجات و رستگاری؛ و نفوس هم بر یکی از این دو راه سیر و حرکت می‌کنند.

بنابراین به هر مقداری که اتّصال نفس به پروردگار بیشتر باشد و صفا و پاکی نفس قوی تر و زیادتر باشد، از آن سرچشمه و از آن ممشا و مشرب حق و واقعیت، بیشتر بهره مند شده و پرنسیب تر خواهد بود؛ و به هر مقدار که انسان از مسیر حق دور بیفتد و ذهن او با آلایش و اوهام و اعتباریّات خو بگیرد، خواهی نخواهی به طور اتوماتیک وار مطالب واقعی و مسائل آن عالم حق و واقعیت را دیرتر تلقی می کند و دیرتر قبول می کند، و خواهی نخواهی چون افعال و کردار انسان منبعت از نفس و خصوصیات نفسانی اوست، بنابراین آن حالات نفسانی در افعال و در اعمال انسان تأثیر می گذارد، و کردار و رفتار انسان منطبق با واقع یا منطبق با خلاف خواهد بود.

این یک مسیر واقعی و به دور از هر شک و شبهه ای است، و این قضیه دربارهٔ جمیع افراد صادق است. بنابراین، ما نباید تعجّب کنیم از اینکه در بسیاری از مسائل، من باب مثال وقتی قضیه ای پیش می آید و رشد و غیّ آن قضیه برای ما مجهول است، در آنجا می بینیم که به یکی از دو طرف، متمایل

می‌شویم و گرایش پیدا می‌کنیم! این مسئله از کجا ناشی می‌شود؟ به هر مقدار که انسان در راه باشد، خودش فی حدّ نفسه بدون ارتباط با شخص دیگری و بدون مراجعه به فرد دیگری، می‌تواند آن قضیه را حل کند و به همان راه صحیح حرکت کند.

ما می‌توانیم این قضیه را به‌عنوان یک محک و معیار در افعال و کردار خودمان به‌بوتۀ آزمایش و امتحان بگذاریم: در مسائل و حوادث و وقایعی که اتفاق می‌افتد، ببینیم عقربۀ ذهن ما به کدام‌یک از این دو طرف متمایل می‌شود؛ اگر دیدیم بدون اینکه دستوری از کسی بگیریم یا بدون اینکه با کسی مشورت کنیم و طرفی را مورد خطاب و مشورت و استشاره قرار دهیم، به طریق صواب متمایل شدیم و آن راه صحیح را یافتیم، در اینجا می‌توان به این مسئله رسید که در آن موقع، آن هدایت پروردگار شامل حال ما شده است. ما از این هدایت به هدایت خفی و اختصاصی تعبیر می‌کنیم.

بنابراین از این نظر، بین ما و بین رسول اکرم هیچ فرقی نخواهد بود؛ منتها چون نفس مبارک پیغمبر

اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من جمیع الجهات از

هر پلیدی پاک

و مبراً است، دائماً نفس حضرت در مجرا و
 ممشای صحیح خواهد بود و از آن سرچشمه زلال
 الهی بهره‌مند خواهد بود، بدون کوچک‌ترین تخطی
 و اشتباه. متتها ما بر حسب مراتب خود و بر حسب
 صفا و کدورتی که در ذهنمان پیدا می‌شود، گاه‌گاهی
 به این سمت و گاه‌گاهی به آن سمت متمایل خواهیم
 شد. با این مطلب، سرّ این مسئله که حضرت پیغمبر
 اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمودند:

من قبل از رسالت، تمام اوصاف، خصوصیات،
 عناوین، اعتبارات و اوهام جاهلی را تشخیص
 می‌دادم و از آنها دوری می‌کردم و مرتکب
 نمی‌شدم!

روشن می‌شود.

عدم تنافی علم مطلق پیامبر و عدم اطلاع ظاهری از برخی مسائل

سؤال بعدی این است که: چگونه پیغمبر اکرم و
 چهارده معصوم سلام الله علیهم اجمعین بنا بر
 روایات فراوان داریم که: «اهل بیت جامع جمیع
 علوم اولین و آخرین هستند»^۱ و «از بدو تولّد، تمام

۱. دلایل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۳۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۱ - ۲۶۵. از باب نمونه: ص ۲۶۱:

«سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي

علوم را واجدند»،^۱ اما در بعضی از اوقات برخلاف علم خود حرکتی نموده یا اعمالی از آنها سر می‌زد یا گفتاری که ظاهراً منافاتی با آن علوم دارد متجلی می‌شد؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** در جلسات آینده به تبیین این مطلب می‌پردازیم.^۲

دوران جوانی پیامبر اکرم و ورود در عرصهٔ اجتماع و تجارت

سنّ مبارک آن حضرت به حدود بیست و پنج سال رسید و در این مدّت اتفاق غیر مترقبه‌ای سر نزده و مسئلهٔ خاصی رخ نداده بود. آنچه در تواریخ آمده این است که: حضرت در این مدّت، گاه‌گاهی به غار حرا می‌رفتند؛ منتها غرض از رفتن به غار

الأرض، و أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ و أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ، و أَعْلَمُ مَا كَانَ و مَا يَكُونُ.»
۱. روایات بسیاری دلالت بر این مطلب دارد، از جمله: الأمالی، شیخ طوسی، ص ۷۰۸؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۶۶؛ مشارق أنوار الیقین، ص ۱۲۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۶۵. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مهر تابان، ص ۳۲۹.
۲. رجوع شود به ص ۱۶۵.

حرا برای آنها روشن نبوده است، به طوری که وقتی قضیه ازدواج آن حضرت با حضرت خدیجه بنت خویلد پیش می آید، می بینند که آن حضرت در مکه نیستند، سؤال می کنند، می گویند: «طبق معمول به غار حرا رفته است!» به دنبال حضرت به غار حرا می روند و آن حضرت را در آنجا می یابند و با خود می آورند.^۱

حدود بیست و پنج سال از سن آن حضرت گذشته بود^۲ که ابوطالب به آن حضرت عرض می کند: «کم کم دوران ازدواج شما نزدیک شده است...» و خلاصه می خواهد به این وسیله آن حضرت را در جریانات امروزی و مسائل اجتماعی وارد کند و به واسطه ازدواج و مسائل زندگی، حضرت را قابل برای پذیرش امری بکند. حضرت هم که فارغ از همه چیز، اصلاً دنبال این حرفها نبودند و به فکر این مسائل نبودند، و دائماً اوقات خود را به سیر حالات روحی و گذراندن در غار حرا

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۶؛ الأنوار فی مولد النبّی، ص ۲۵۱.

۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۳.

و امثال آن می گذرانند، و تا آن زمان تجارت کردن و با مردم سر و کله زدن و وارد داد و ستد شدن از پیغمبر دیده نشده بود. حضرت ابوطالب خدمت پیغمبر عرض می کند:

وضعیت و موقعیت ما به هم ریخته و زندگی بر ما سخت شده است، عیالات زیاد شده اند و معیشت بر ما تنگ شده است؛ بهتر است که شما چون فرد امینی هستید و در میان مردم به «محمد امین» معروف هستید، و چون خدیجه بنت خویلد صاحب مال و عشیره و غلامها و اموال بسیاری است و کاروانهای خود را از این طرف به آن طرف می برد، شما هم به عنوان امین، متصدی محامل خدیجه بشوید تا از این راه کمکی به زندگی شود، هم برای خود شما و هم برای ما، و مسئله تا حدودی فرق پیدا بکند.

پیغمبر اکرم به حسب ظاهر دعوت حضرت ابوطالب را قبول می کنند و می گویند: حالا که عموی ما و کسی که سرپرستی ما را برعهده دارد، یک چنین پیشنهادی می کند صحیح نیست که انسان ردّ کند! وقتی می گوید: «ما عائله مند شدیم

و زندگی بر ما سخت است!» یعنی با زبان بی‌زبانی می‌گوید: خودتان سراغ کسب و کار بروید تا وضع و موقعیت تغییر پیدا کند، و خلاصه شما باید کم‌کم وارد زندگی شوید! و حضرت نیز قبول می‌کند.^۱

بزرگواری و عظمت حضرت خدیجه علیها السلام

و اما راجع به حضرت خدیجه، ایشان زنی بسیار شریف و کریم و بزرگوار بود و در اخلاق و صفات حضرت خدیجه آن‌قدر در تواریخ منقبت داریم که راجع به هیچ زنی به اندازه آن حضرت در تاریخ منقبت دیده نشده است!^۲

آنچه که اهل تسنن بیان می‌کنند به جای خود؛ اما آنچه که از ائمه ما راجع به آن حضرت آمده است اینکه ایشان واقعاً زن بزرگواری بوده است.

راجع به حضرت خدیجه شاید قبول آن اموالی که ایشان داشتند، قدری مشکل به نظر برسد.

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. جهت اطلاع بر فضائل و مناقب حضرت خدیجه سلام الله علیها رجوع شود به عمدة عیون صحاح الأخبار، ص ۳۹۱ - ۳۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۷ - ۸۰.

می گویند: اموال و اثقال و مال التجارة حضرت خدیجه را چهار هزار شتر به این طرف و آن طرف برای تجارت حمل می کردند! ^۱ هم چنین موقعیت او بین قوم و عشیره از تمام زنان دیگر ممتاز بود و در نسب بر تمام زنان برتری داشت، و از تمام زنان زمان خود جمیل تر و زیباتر بود، به طوری که تمام افراد قوم و قبیله و قریش برای وصلت با چنین موردی اظهار اشتیاق و رغبت می کردند و بزرگان آنها حاضر بودند که مبالغ هنگفت و سنگینی را به عنوان بهای مهریه حضرت خدیجه پردازند. ^۲ ولی حضرت خدیجه قبول نمی کردند؛ چون اولاً: احتیاج نداشته اند، و ثانیاً: با وجود آن بزرگواری و کرامت نفس، حاضر نبودند با چنین افرادی وصلت کنند.

اطلاع حضرت خدیجه از منزلت رسول خدا، به واسطه یک عالم یهودی

آن طور که در تاریخ نقل کرده اند: در آن زمان

بسیار اتفاق افتاده بود و یک امر

^۱ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۴۰۶؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۶۸.

^۲ الإتحاف بحب الأشراف، ص ۲۴۹؛ إثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۷۱.

رایجی بود که بسیاری از بزرگان و علمای نصاری و یهود به واسطه اطلاع بر بعضی از علوم، می توانستند با در نظر گرفتن بعضی از مسائل و امور، اخبار آینده را برای مردم حکایت کنند و تا حدودی به آنچه که در آینده اتفاق می افتد پی ببرند. یکی از آن افرادی که در این مسئله بسیار متبحر و زبردست بود، فردی از احبار و علمای یهود بود که گاه گاهی به مکه می آمد و با حضرت خدیجه رفت و آمد داشت. می گویند:

روزی این عالم یهودی به منزل حضرت خدیجه آمده بود و حضرت خدیجه به اتفاق جمعی از نسوان در حالی که بیرون منزل پیدا بود، در همان خانه نشسته بودند. پیغمبر اکرم از آنجا عبور می کردند. آن شخص رو می کند به حضرت خدیجه و می گوید: «این جوان که بود که رفت؟» او می گوید: «شخصی است به نام محمد، که پدرش فوت کرده و فعلاً عمویش ابوطالب سرپرستی و تربیت او را بر عهده گرفته است.» آن عالم یهودی به حضرت خدیجه می گوید: «من در این شخص آثار نبوت و علائم پیامبری را می بینم، او را صدا کنید تا بیاید!»

به دنبال پیغمبر اکرم می فرستند و آن حضرت را

می آورند، شروع می کند به تفحص در شمایل آن حضرت، بعداً می گوید: «لباس خود را بالا بزن!» وقتی مهر نبوت را می بیند، می گوید: «ما در کتب خود داریم که این مهر، علامت پیغمبر آخرالزمان است و این شخص به مقام پیغمبری می رسد و تمام افراد را مسخر خود می گرداند، و دین او از شرق تا غرب عالم را فرا می گیرد! و خوشا به حال آن زنی که همسری چنین فردی را برگزیند، که قطعاً از سعادت‌مندان خواهد شد، چه در دنیا و چه در آخرت!»^۱

با توجه به مسائلی که حضرت خدیجه قبلاً از پیغمبر اکرم اطلاع داشت و ثقه و اعتمادی که به این شخص پیدا کرده بود، لذا محبت پیغمبر اکرم در دل حضرت خدیجه پیدا می شود.

۱. الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۲۲۴.

از این قضیه می‌گذرد، دائماً این محبت شدیدتر می‌شود تا وقتی که حضرت ابوطالب به پیغمبر اکرم پیشنهاد سفر تجارت با محامل خدیجه را مطرح می‌نماید. می‌گویند:

روزی حضرت ابوطالب به اتفاق عموهای خود برای طرح این مسئله به منزل حضرت خدیجه تشریف آوردند، درحالی که حضرت خدیجه شب قبل در خواب دیده بود که فردا بزرگانی از سادات به منزل او می‌آیند، و مسئله خطیر ازدواج او با پیغمبر و آنچه را که در دل داشت در شرف تکوین است. حضرت خدیجه این مسئله را احساس کرده بود؛ لذا وقتی که می‌شنود حضرت ابوطالب به همراه برادران خود آمده‌اند، خیلی استقبال عجیبی می‌کند و می‌گویند که آن پذیرایی حضرت خدیجه از ابوطالب و سایر برادران، تا آن موقع بی سابقه بوده است.

آنها می‌آیند و حضرت ابوطالب شروع به صحبت می‌کند: «شما دارای شغل و اموال بسیاری هستید، محامل شما در تمام اطراف و اکناف عربستان در حال گردش و سیر هستند؛ اگر احتیاج به شخص امینی داشته باشید که اموال خود را به او بسپرید، اینک من برادرزاده خودم

را برای این منظور انتخاب کرده‌ام!»

وقتی این مسئله مطرح می‌شود، حضرت خدیجه خیلی مشعوف می‌شود و می‌بیند که گویا این قضیه کم‌کم دارد به روال خود پیش می‌رود و ظاهراً مقدمه‌ای برای این وصلت است؛ لذا این قضیه را خیلی به حسن قبول تلقی می‌کند و فوراً می‌پذیرد و در همان جا هنگام طرح مقدار اجرت و حق‌الزحمه پیغمبر اکرم در این سفر، حاضر می‌شود که دو برابر مقداری که به یک شخص امین برای این سفر تجاری می‌داد، به پیغمبر اکرم بپردازد.

پیغمبر همراه با غلام خدیجه، به نام میسره، به سمت شام حرکت می‌کند که دوباره همان مسائل - قرار گرفتن ابر بر سر پیغمبر و آنچه که قبلاً گذشت^۱ -

اتفاق می‌افتد.^۲

این سفر، سفر خیلی عجیبی بوده است:

هنگامی که به شام می‌رسند، در بازاری نزول می‌کنند که دیر راهبی در کنار آن بازار بوده است. گویا آن راهب از قبل منتظر آمدن چنین کاروانی

۱. رجوع شود به ص ۱۰۶.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۰؛ الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۲۲۵ - ۲۵۰.

بود، نگاه می کند و وقتی می بیند که منظور خود را در این کاروان پیدا کرده است، از دیر پایین می آید و به میسره، که سابقه آشنایی و دوستی با او داشت، می گوید: «این جوان شخصی است که دین او شرق و غرب عالم را فرا می گیرد!»

از برکت پیغمبر اکرم، کاروان با سود مضاعف به سمت مکه بازمی گردد، و میسره تمام جریانات را برای خدیجه نقل می کند؛ از معجزاتی که از پیغمبر اکرم در این مسیر سر زده بود، و از حالاتی که برای حضرت پیدا شده بود، و قضیه راهب و مسائل دیگری را نقل می کند.

این سفر پیغمبر اکرم به شام، سفر بسیار مفصلی است که فعلاً مجال شرح آن نیست.

جریان ازدواج پیامبر اکرم با حضرت خدیجه

گویند: حضرت خدیجه از این مسئله بسیار مشعوف و مسرور می شود.

ظاهراً پیغمبر اکرم دو یا سه بار دیگر همراه با محامل خدیجه به اطراف می روند؛ سفری به یمن داشتند، و در مرحله سوّم دوباره سفری به شام داشتند،^۱ و سفری به جای دیگری هم داشتند. تا

۱. العدد القویّة، ص ۱۱۸.

اینکه از یکی از این سفرها که برمی‌گردند، درحالی که سن آن حضرت متجاوز از بیست و پنج است، دیگر صبر خدیجه تمام شده بود و به اصطلاح می‌بیند که دیگر «مقتضی موجود است و مانع هم مفقود»، و از باب «إِغْتَنِمُوا الْفُرْصَ فَإِنَّهَا تَكُرُّ مَرَّةً السَّحَابِ»^۱ دیگر وقت آن رسیده است که به منظور

برسد؛ لذا یکی از نزدیکان و محارم خود را مخفیانه به دنبال پیغمبر اکرم می‌فرستد و می‌گوید: «برو و به پیغمبر بگو چرا ازدواج نمی‌کنید؟! بالأخره سن شما مقتضی برای ازدواج است!» و خلاصه کم‌کم مسئله ازدواج با خود را با او در میان می‌گذارد. آن زن پیش پیغمبر می‌آید و از آن حضرت سؤال می‌کند: «چرا شما ازدواج نمی‌کنید؟ الآن دیگر ازدواج برای شما مقتضی است!»

حضرت می‌گویند: «آخر من پول و مالی ندارم و موردی تا به حال نبوده و مسئله‌ای تا به حال نبوده

^۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۱۴۲، با قدری اختلاف. حیات جاوید، ص ۱۶۵:

«از فرصت‌ها نهایت بهره‌وری را بنمایید؛ زیرا مانند ابرها سریع از کنار شما درمی‌گذرند.»

است؛ من با چه کسی ازدواج کنم؟! اولین چیزی که
از ما می خواهند مهریه است که ما نداریم بدهیم!»
آن زن می گوید: «اگر منزل می خواهی منزل
هست، بیا با کسی ازدواج کن که هم خودش هست،
هم منزلش هست، هم اموالش هست و همه امکانات
دیگر نیز مهیا است!»

پیغمبر می گویند: «او کیست؟» می گوید:
«خدیجه!»

حضرت خیلی تعجب می کنند و می آیند این
مطلب را با عموی خود حضرت ابوطالب در میان
می گذارند.^۱

پیش بینی غیبی ازدواج حضرت خدیجه با پیامبر اکرم

همه اینها جریانات و اسراری است؛ ما ظاهر
قضیه را نقل می کنیم ولی اینکه چطور این قضیه به
آنجا منتهی می شود، اینکه آن یهودی باید پیش
حضرت خدیجه بیاید و پیغمبر در آن موقع از آنجا
عبور کنند و او آن مسائل را بشنود و بعداً مکارم
اخلاق حضرت را از غلامش بشنود و در خواب

۱. الإتحاف بحب الأشراف، ص ۲۵۰؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۲۰.

ببیند، خودش یک حساب و کتاب‌هایی دارد! حتی
پسر عموی حضرت خدیجه، که از اهل کتاب بود و
به طلسمات و علوم عجیبه و غریبه وارد بود، روزی
خدمت حضرت خدیجه می‌آید و می‌گوید:

آنچه را که من دیده‌ام و تحقیق کرده‌ام این است
که تو صاحب سعادت خیلی بزرگی خواهی شد
و زن پیغمبری خواهی شد که شرق و غرب عالم
را

می گیرد و او پیغمبر آخرالزمان است!

و جریان مفصلی دارد... و وقتی که دلائل کار را

از او می پرسد، ورقه‌ای به حضرت خدیجه می دهد

و می گوید:

این ورقه را در شب در زیر متکای خود قرار بده؛

آن کسی که با او ازدواج خواهی کرد به خواب

تو می آید و به مقصود خود نائل خواهی شد!

حضرت خدیجه وقتی آن ورقه را در زیر فراش

خود قرار می دهد، پیغمبر اکرم به خواب او می آیند و

می بیند که صاحب این مقام پیغمبری، همان کسی

است که همیشه وی را ملاقات می کرده است و در

میان همه افراد به «محمد امین» معروف بوده است،

و پیامبر را در خواب با چه جلال و چه کمالی

می بیند!^۱

خلاصه، اینها اموری است که اختصاص به آنها

دارد و این قضیه راجع به ائمه هم بود و ما می بینیم

که هدایت‌های خاصی بوده است که مراتب، یکی

پس از دیگری انجام می شده است تا اینکه این قضیه

۱. الأنور فی مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۲۴۶.

اتفاق می افتاد. جریان ازدواج پیغمبر با حضرت خدیجه هم از این قبیل است و یک مسئله عادی نبود، چنان که خود حضرت خدیجه هم یک فرد عادی نبود.

به هر صورت، حضرت ابوطالب به اتفاق برادران خود و سایر اقوام و عشیره به منزل حضرت خدیجه می آیند و در آنجا حضرت ابوطالب به اتفاق یکی از بستگان حضرت خدیجه عقد نکاح را می خوانند و وصلت صورت می گیرد.^۱

فضائل حضرت خدیجه سلام الله علیها

نکته مورد نظر ما در اینجا این است که:

پس از اینکه عقد خوانده می شود، پیغمبر اکرم به سمت منزل حضرت ابوطالب حرکت می کند. حضرت خدیجه می گوید: «کجا می خواهی بروی؟» می گوید: «می خواهم به منزل عمویم بروم؛ من که از خود خانه و

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۴.

زندگی ندارم!» حضرت خدیجه می گوید: «من

کنیز تو هستم!»^۱

اینکه ما راجع به مقام و موقعیت حضرت خدیجه

روایات فراوانی داریم بی خود نبوده و حساب و کتابی

داشته است! در آن روز تمام اموال خود را به پیغمبر

اکرم می بخشید؛ تمام اموال را!^۲

اینها از اوّل که این طور نبودند، گذشت کردند و

سیر کردند تا به اینجا رسیدند! حضرت خدیجه

زیباترین زن عرب در قریش بود؛^۳ بنابر آنچه که در

تاریخ داریم:

اموال حضرت خدیجه را اُحدی از قبایل عرب

نداشت، و موقعیت آن حضرت در میان تمام

قبائل عربستان تک بود!^۴

آن وقت این زن از تمام اموال خود می گذرد و با

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۶۸:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: "مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مِثْلَ مَا نَفَعَنِي مَالٌ

خَدِيْجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ!"»

ترجمه: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرگز مالی مانند

مال خدیجه علیها السلام مرا نفع نبخشید!» (محقق)

۳. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، ج ۲۱، ص ۴۲۲، به نقل از شجره

طوبی، حائری.

۴. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۶۸.

چه خطاب عجیبی به پیغمبر می گوید:

«الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَاَنَا أُمَّتُكَ؛ مَنْ كَنِيزَ تَوْهَسْتُمْ، بَيْتَ هَمْ بَيْتِ تَوْسْتِ!»^۱

یاد کردن پیامبر از خدیجه تا آخر عمر شریفشان

بی جهت نیست که پیغمبر اکرم در دوران بعثت و رسالت خود این همه از آن حضرت یاد می کردند. تمام ذکر و فکر پیغمبر، چه در دورانی که در مکه بودند یا هنگامی که در مدینه آمدند، حضرت خدیجه بود. در روایتی از امام صادق علیه السلام دیدم که فرموده‌اند:

روزی پیغمبر اکرم وارد منزل شدند و دیدند عایشه با حضرت زهرا به تندی صحبت می کند و می گوید: «چه خبر است؟! تو که این همه ادعای شرافت و فضیلت بر ما داری، این طور نیست! مادر تو هم مثل یکی از زنان است؛

^۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۰.

مثل ما بود و فضل و برتری بر ما ندارد!»
حضرت زهرا ناراحت می‌شوند و گریه
می‌کند، پیغمبر اکرم که این مطلب را
می‌شنوند، می‌گویند: «چرا گریه کردی؟»
حضرت زهرا کوچک بودند، می‌گویند:
«به خاطر مطلبی است که من از عایشه شنیدم!»
حضرت غضب می‌کنند و ناراحت می‌شوند، و
پیش عایشه می‌آیند و می‌گویند: «چه می‌گویی
که خدیجه فضیلت و برتری بر ما ندارد! در
وقتی که شما مرا تکذیب کردید، او تصدیق
کرد؛ و در وقتی که همه شما به من پشت کردید
و من را تنها گذاشتید، او با من همراهی کرد؛
و در وقتی که تمام شما به من کافر شدید، او
ایمان آورد!»^۱

(من از گفتن این مسائل راجع به اوصاف

حضرت خدیجه منظوری دارم!)

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

پیغمبر به رسالت مبعوث شد در حالی که بیشتر
از دو نفر به دنبال آن حضرت نبود: خدیجه و
من!^۲

^۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۰۴.

^۲. نهج البلاغة (عده)، ج ۲، ص ۱۵۷.

تمام افراد، حضرت خدیجه را به جهت متابعت از پیغمبر و ایمان به آن حضرت، ترک کردند. این مسئله آسان نیست!

ما می‌خواهیم یک مسئله را در زندگی خودمان پیاده کنیم، تمام افراد مخالفت می‌کنند و انسان را ترک می‌کنند و می‌گویند: «این شخص از دین خارج شده است! این شخص از وحدت خارج شده است! این هماهنگی و همراهی ندارد و موافق با ما نیست!» و انسان متأثر می‌شود؛ گاهی کار به جایی می‌رسد که حتی ممکن است به واسطه ترک یک خواهر و یا ترک یک برادر، عیال انسان متأثر شود و ناراحت شود و موقعیتش تغییر کند، پرخاش کند و زندگی را بر انسان سخت کند.

نه یک نفر و نه دو نفر، بلکه تمام افراد، حضرت خدیجه را ترک کردند

به طوری که وقتی حضرت زهرا به دنیا می آید،

یک نفر هم برای کمک نمی آید!^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

تمام مشکلاتی که پیغمبر اکرم از این مردم در

زمان رسالت می کشید، وقتی به منزل می آمد و

با حضرت خدیجه مواجه می شد، تمام آن

مشکلات تخفیف پیدا می کرد و التیام

می یافت!^۲

حضرت خدیجه تنها یار پیغمبر در تمام دوران

رسالتی بود که در مگه بودند، تا وفات حضرت

خدیجه.

آن وقت این زن چقدر بزرگوار است و چه

موقعیتی دارا است که پیغمبر با آن سعه و با آن

کیفیت، وقتی از دست مردم شکایت می کند،

حضرت خدیجه او را دلداری می دهد که: «مسئله ای

نیست، مهم نیست، تو بر بعثت و رسالت خود استوار

باش، ملائکه پشتوانه تو هستند!» اینها چیزهایی بود

که حضرت خدیجه به پیغمبر می گفت!^۳

۱. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. إعلام الوری، ص ۵۳، با قدری اختلاف.

۳. جهت اطلاع بیشتر از حمایت های حضرت خدیجه، رجوع شود به بحار

پیغمبر اکرم می فرمودند:

چهار زن در دنیا آمدند و دیگر کسی مانند آنها
نیامد؛ حضرت مریم، حضرت آسیه، حضرت
خدیجه و حضرت فاطمه زهرا سلام الله
عليهن^۱.

ما خیال می کنیم که مسئله فقط نماز خواندن و
روزه گرفتن و ذکر و ورد و نماز شب و گریه و حال
است؛ در حالی که مسئله این نیست! مسئله، مسئله
گذشت است و مسئله ایثار و از خودگذشتگی است!
این مسئله مهم است.

حضرت خدیجه با آن موقعیت و آن عزت و آن
احترامی که میان مردم داشت، به گونه ای که پرده هایی
که در منزل خود می انداخت از طلا بافته شده بود و
پارچه هایی که بر روی آن می نشست از حریر و دیبا
بود، این حضرت خدیجه پیش پیغمبر می آید

الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۲.

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۰۵.

و تمام اموال خود را به پیغمبر می‌بخشد و می‌گوید: «من کنیز تو هستم!» و با آن گرفتاری و مشقت و جریان شعب ابی‌طالب و آن کیفیات سخت و سنگین، ولی باز هم در کنار حضرت صبر می‌کند! پیغمبر هم باید او را در ردیف فاطمه زهرا به حساب بیاورد! آن وقت شما ببینید از این زوج طیب و این خانواده طاهر، چه فرزندی به وجود می‌آید: فاطمه زهرائی به وجود می‌آید! و ببینید که ذراری فاطمه زهرا چه افرادی هستند و امتیاز آنها از بقیه چگونه است!

مصائب اهل بیت هنگام ورود کاروان به شام

حضرت سجّاد علیه السّلام در شام به حضرت خدیجه افتخار می‌کند!^۱ مورّخین می‌نویسند:

ابن زیاد قافله را از کوفه به سمت شام حرکت داد؛ هنگامی که قافله به نزدیکی شام رسید، ولوله‌ای در اوضاع پیدا شد، تمام مرغان به صدا درآمدند و حضور اسرا و وجود سرها را احساس کردند! می‌گویند: وقتی یزید این اوصاف را می‌بیند و این احوال را مشاهده می‌کند، شعری می‌خواند و

۱. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۶۸.

می گوید:

«وقتی که این محامل پیدا شد و این سرهایی که
مانند خورشید می درخشید [بر بلندی مُشرف بر
قصر جیرون] آشکار شد.

کلاغان و مرغان هوا به صدا و فریاد و به ضجّه و
نالۀ درآمدند، پس من به آن کلاغان و مرغان هوا
گفتم: شما چه صدا بزنید یا نزنید، من حقاً دیون
خودم را از غریم خودم و از پیغمبر بازپس
گرفتم!»

منهال بن عمرو می گوید:

کاروان اسرا را دیدم که در خیابان‌ها و شوارع
دمشق می گرداندند درحالی که سرهای شهدا در
میان محامل پراکنده شده بود. حضرت اُمّ کلثوم
هنگامی که قافله به شام رسید، به دنبال شمر ابن
ذی الجوشن فرستادند و فرمودند:

«ای شمر، سرها را از میان قافله جدا کن تا مردم کمتر متوجه ما بشوند! و ما را از دروازه‌ای ببر که مردم کمتر در آن اجتماع کرده باشند!»

آن لعین دستور می‌دهد که سرها را در بین محامل پخش کند و از دروازه ساعات، که محل اجتماع و تردد افراد بود، حرکت دهند!^۱

تکلم سر بریده أباعبدالله علیه السلام در شام

منهال می‌گوید:

من با قافله حرکت کردم و در این شوارع سیر می‌کردم، شخصی در جلوی سر أباعبدالله علیه السلام با صدای بلند سوره کهف را تلاوت می‌کرد، تا به این آیه رسید:

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ ءَايَاتِنَا عَجَبًا﴾^۲ «آیا خیال می‌کنید که اصحاب

کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند!»

تا این آیه از او شنیده شد، دیدم سر مبارک آن حضرت به صدا درآمد و فرمود:

«وَاللّٰهُ لَقِصَّتِيْ اَعْجَبُ مِنْ ذٰلِكَ؛ «به خدا سوگند که

قصه من از قصه اصحاب کهف عجیب‌تر است!»^۳

۱. اللّٰهوف، ص ۱۷۵.

۲. سوره کهف (۱۸) آیه ۹.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۷:

اهل بیت را در مسجد جامع دمشق سکنی دادند،
پیرمردی از اهل شام خدمت امام سجّاد علیه السّلام
می آید و شروع به شماتت می کند: «حمد مخصوص
خدایی است که شما را کشت و شهرهای ما را از شما
ایمن گردانید و امیرالمؤمنین یزید را بر شما مسلّط
گردانید!»

امام سجّاد علیه السّلام می فرماید: «ای شیخ، آیا
قرآن خوانده ای؟»
می گوید: «بله!»

«عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: أَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حِينَ حُمِلَ
وَأَنَا بِدِمَشْقَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلٌ يَقْرَأُ الْكَهْفَ حَتَّى بَلَغَ قَوْلَهُ: ﴿أَمْ حَسِبْتَ
أَنَّ أَصْحَابَ آلِ كَهْفٍ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾، فَأَنْطَقَ اللَّهُ
الرَّأْسَ بِلِسَانٍ ذَرِبَ ذَلِيقٍ فَقَالَ: «أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِي وَحَمْلِي.»»

حضرت می فرماید: «آیا به این آیه رسیده‌ای:

﴿مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾^{۱؟}

عرض می کند: «بله!»

حضرت می فرمایند: «آیا به این آیه رسیده‌ای:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾^{۲؟}

عرض می کند: «بله!»

می فرمایند: «آیا به این آیه رسیده‌ای: ﴿وَعَاتِ ذَا

الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تُبْذَرِ تَبَذِّرَ﴾^{۳؟}

عرض می کند: «بله!»

فرمودند: «آیا به این آیه رسیده‌ای: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^{۴؟}

^۱ . سوره حشر (۵۹) آیه ۷. ترجمه:

«و آن بهره و نصیبی که خداوند از اهل بلاد و قریه‌ها به پیامبرش می دهد، اختصاص به خدا و به رسول خدا و به اهل قرابت با رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه و اماندگان دارد، برای آنکه در میان بی نیازان از شما دست به دست نگردد.» (محقق)

^۲ . سوره انفال (۸) آیه ۴۱. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۵۵، تعلیقه:

«و بدانید: هرگونه غنیمتی را که به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای رسول خدا و برای صاحبان قرابت با رسول خدا است.»

^۳ . سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۶. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۶۰:

«و ای پیامبر، به اقرباء و ارحامت حقشان را بده! و به فقیر مسکین و ابن سبیل که در راه و امانده و خرجی ندارند، حقشان را بده! و اسراف و زیاده روی مکن!»

^۴ . سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۵۶، تعلیقه:

عرض می‌کند: «این آیات چه مناسبتی با شما

دارد؟!»

«این است و غیر از این نیست که خداوند خواسته است هرگونه آلودگی و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را به حدّ اعلای طهارت و قداست و نزاهت برساند.»

در این حال آن حضرت می فرماید: «ای شیخ،
والله ما ذوی القربی هستیم! والله ما آن اهل بیتی
هستیم که آیه تطهیر درباره ما نازل شده
است!»^۱

ابیاتی در مصیبت امام سجّاد علیه السّلام در شام

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾.

بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ، بِحَقِّ

مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...

۱. اللّهُوف، ص ۱۷۷.